

---

# پسامدر نیسم در بو تهی نقد

(مجموعه‌ی مقالات)

---

گزینش و ویرایش

خسرو پارسا



## فهرست

- ۷ به جای مقدمه نوشته‌ی خسرو پارسا  
دستور کار «پسامدرن» چیست؟
- ۱۵ نوشته‌ی الن میک سینز وود، ترجمه‌ی پرویز صداقت  
خاستگاه پسامدرنیست‌ها
- ۳۱ نوشته‌ی تری ایگلتن، ترجمه‌ی پرویز بابایی  
مارکسیسم و پسامدرنیسم
- ۴۵ نوشته‌ی فردریک جیمسون، ترجمه‌ی احمد تدین  
زبان، تاریخ و مبارزه‌ی طبقاتی
- ۷۱ نوشته‌ی دیوید مک نالی، ترجمه‌ی پرویز صداقت  
سیاست مطالعات فرهنگی
- ۹۵ نوشته‌ی فرانسیس مولهرن، ترجمه‌ی پرویز بابایی  
فرهنگ، ملی‌گرایی و نقش روشنفکران
- ۱۰۹ مصاحبه با اعجاز احمد، ترجمه‌ی فیروزه مهاجر  
مارکس و محیط زیست
- ۱۳۳ نوشته‌ی جان بلامی فاستر، ترجمه‌ی محمود متحد  
قرن هابسبام
- ۱۵۵ نوشته‌ی جاستین روزنبرگ، ترجمه‌ی احمد شایگان
- ۱۷۷ نمایه

## به جای مقدمه

### ۱

در ابتدا این سؤال مطرح می‌شود که در جامعه‌ای که هنوز بخشی از آن ایلی است و بر بخش‌های دیگری طرز تفکر عشیره‌ای حاکم است سخن از «پسامدرنیسم» و نقد آن چه جایی می‌تواند داشته باشد؟ این مباحث ممکن است مربوط به نخبگانی چند باشد و کشاندن بحث اجتماعی به این مقولات، بی‌اعتنایی به مسایل مبرم‌تر اجتماعی است. در جامعه‌ی ما، که در بخش‌هایی هنوز به عصر روشنگری نرسیده و مدرنیته را درک و جذب نکرده است، سخن گفتن از پسامدرنیسم به چه کار می‌آید؟ این ایراد درست می‌بود اگر تشابه فراوان بین گرایش‌های پسامدرنیسم و پیشامدرنیسم وجود نمی‌داشت و اگر یکی سلاح در اختیار دیگری قرار نمی‌داد.

طرز تلقی‌هایی که به هر دلیل منطق و خرد را نفی می‌کنند جا برای رازورزی می‌گشایند و پیداست که در جوامعی نظیر جامعه‌ی ما سر از کجاها در می‌آورند به همین دلیل هم استقبالی که در زمینه‌هایی از این درهم‌آمیزی می‌شود کلاً بلاجهت نیست. حیرتِ برخی از طرفداران پسامدرنیسم از این استقبال زیاد موجه نیست و انکار آنان هم به مثابه تجاهل‌العارف واقعیت را تغییر نمی‌دهد. بسیاری از تلقی‌های پسامدرنیستی در جامعه‌ی ما خواه و ناخواه جامعه را نه به طرف یک جهش متصور به فراسوی مدرنیسم، بلکه به طرف نفی دستاوردهای آن و کمک به واپس‌گرایی می‌کشاند و این دقیقاً مسئله‌ی مردم است نه نخبگان.

## ۲

قرار بوده است و گفته شده است که نظام‌های جامع و مانع و فراگیر از موجبات سرگشتگی و نابسامانی کنونی انسان هستند. می‌توان به حدّ اکمل با این حکم موافق بود؛ اما قدری شتابزدگی می‌خواهد که این آگاهی ما را به سوی بدیلی بکشاند که در عمل همان ایراد را به نحوی بارزتر در بر دارد.

شاید جدی‌ترین ایراد درباره‌ی آنچه کلاً پسامدرنیسم خوانده می‌شود، برهم انباشتن دیدگاه‌هایی است که نه تنها منسجم و یا در یک جهت نیستند، بلکه در مواردی یکدیگر را نفی می‌کنند. اشکال تعریف پسامدرنیسم نه تنها اشکال کلی مقولات و اساساً مقوله‌بندی و استخراج تعاریف جامع و مانع است (که این ویژه‌ی پسامدرنیسم نیست ولی شامل آن هم می‌شود)، بلکه در تناقض و تضاد درونی آن است. زوایای مختلف دیدگاه‌های متفاوت آن یکدیگر را نفی می‌کنند. اظهارات و احکام افراطی برخی، روی احکام هشجاری دهنده‌ی دیگر را می‌پوشاند و مجموعه‌ای شیزوفرینیک، و یا بهتر بگوییم مولتی فرینیک، به دست می‌دهد که هر یک از وجوه شخصیتی‌اش قابل تعمق است، ولی مجموعه‌ی آن نه قابل دفاع است و نه قابل نقد.

می‌توان اثری مشخص از یک پسامدرن معین را از دیدگاهی متفاوت، مثلاً مدرنیسم، نقد و ارزیابی کرد. می‌توان باورهای اولیه‌ی آن را به زیر سؤال برد و یا تأیید کرد. اما در ارزیابی اثری دیگر از پسامدرنی دیگر - و چه بسا همین پسامدرن معین - بسیاری از باورهای اولیه نقض می‌شوند. پدیده‌ای سیال و لغزان که هر لحظه بنا بر موقعیت یا فرصت تغییر شکل و مضمون می‌دهد، فقط در دو صورت قابل بررسی است: یا به صورت منجمد کردن آن در یک لحظه و یا به صورت مشاهده‌ی حرکت کلی و آثار آن. نقد اصول غیر متعین و لغزنده صرفاً سرگرمی خواهد بود و شاید اتلاف وقت. شما نمی‌توانید نقدی جدی از اصلی که خود در یک سطح

دیگر نقض می‌شود ارائه دهید. نقد شما خواه و ناخواه متوجه اصل لغزندگی و تناقض، هم در سکون و هم در حرکت، می‌شود. از این دیدگاه است که، با آن‌که برخی از حرکات مشخص و موج‌هایی که پسامدرنیسم به آفرینش آنها کمک کرده است مقبول همه‌ی کسانی است که محدودیت‌های حرکات اجتماعی و یا دیدگاه‌های دیگر را مشاهده کرده‌اند و مورد نقد قرار داده بودند؛ با این همه، کج روی و بیراهه روی کلی، که به عنوان یک راه ارائه می‌شود، قابل تأیید نمی‌نماید. ما زمانی یک راه معین نداریم و بهتر و طبعاً دشوارتر است که به دنبال آن باشیم؛ ولی زمانی یک طرز تلقی می‌خواهد خود را به عنوان یک راه به ما بنمایاند. این دقیقاً ادامه‌ی همان باور آشنا است که امروز با این ادعای متناقض (تناقض در آنچه می‌گوید و می‌نماید) همراه شده است که گویا بی‌راهی نیز خود راهی است.

## ۳

عرصه‌ی هنر و قلمرو امور اجتماعی در عین وابستگی متفاوت‌اند. «قواعد» حرکت آنها متفاوت است. یکی عمدتاً در بیکرانی پندار می‌تازد که حدّ و مرزی بر آن نیست، و دیگری را «واقعیات» و امکانات لاجرم محدود می‌کند. ندیده انگاشتن این تفاوت تجمل است. پسامدرنیسم در عرصه‌ی هنر چیزهای زیادی برای گفتن دارد، ولی در عرصه‌ی امور اجتماعی، با ندیده انگاشتن شرایط مادی، پندار را حاکم کرده است.

شاید اگر روزی چنان‌که پیش‌بینی می‌شد محدودیت‌های مادی اجتماعی چنگال خود را از حلقوم بشر برداشته بود، امکان چنین تجملی وجود می‌داشت؛ ولی در جهان غرق در ستم و سرکوب، یا باید عملاً جزو سرکوب کنندگان و متمتعین بود تا چنین خوش‌دلانه سخن گفت، و یا از جمله‌ی مرعوبان تا ستم و سرکوب را در سطح جهانی «داده شده» پنداشت و غیرقابل عدول دانست و، بنابراین، حداکثر به حل مسایل